



بسم الله الرحمن الرحيم

اشاره: Error! Bookmark not defined.

انواع واژه‌ها و تراکیب مفید بحث و رجحان ۲

نوع اول: ۲

نوع دوم: ۲

نوع سوم: ۳

نوع چهارم: ۳

نوع پنجم: ۳

توضیح انواع هشت گانه ۵

نوع اول ۵

تقسیم دلالت کلمات بر وجوب یا استحباب یا رجحان ۵

فرق رجحان با استحباب ۶

نوع دوم ۶

نوع سوم: ۶



بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: اصول فقه / مباحث الفاظ / اوامر

اشاره

بحث اول در ماده امر بود، بحث دوم در صیغه امر بود، بحث سوم در جمله‌های خبریه مستعملة در مقام انشا بود که در کتب به این‌ها اشاره شده است؛ بحث چهارم در مورد ترکیب‌هایی است که می‌شود از آن‌ها امر و بعثی استفاده کرد و در کتاب‌ها جز مرحوم صدر که به بعض مسائل فقط اشاره کرده، کسی نپرداخته است. درحالی که به نظر ما بحث مهمی است که ما در مواردی در ذیل فقه‌التربیه اشاره کردیم، خود فقها هم به صورت متفرقه به این اشاراتی دارند؛ اما این مسائل باید در اصول بحث شود و در جایگاه امر و آن‌هم در نوع چهارم که بحث صیغ و تراکیب که مفید طلب و بعث است موردتوجه قرار گیرد چراکه ارزش بالایی دارد. اصل بحث این است که آیا از این صیغ و تراکیب می‌شود وجوب هم استفاده کرد یا نه؟ مبحث جدیدی است، البته جدید که گفته می‌شود از این جهت است که در این جایگاه اصول این مباحث به صورت منقح و منظم آمده و الا همه مواد بحث موردتوجه فقها بوده و است.

انواع واژه‌ها و تراکیب مفید بعث و رجحان

نوع اول:

مواردی که ترکیب‌های مفرد و واژه‌های مشخصی است که از آن تکلیف بیرون می‌آید. مثال کُتِبَ، کُتِبْنَا، «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ»^۱، در اینجا نفرموده صوموا یا به صورت سؤال از امام باشد و امام در جواب بفرمایند «صم» یا «بصوم» به صورت جمله خبریه، بلکه یک کلمه دیگری آورده که مفید تکلیف است کُتِبَ عَلَيْكُمُ - و یا فرض علیکم - فرضنا علیکم - کَلَّفْنَا عَلَيْكُمْ - کَلَّفَ، این یک نوع از ترکیب‌ها است که در این موارد بعث و طلب به صورت کلمه امر یا جمله خبریه که جای امر به کار می‌رود نیست، بلکه یک واژه‌ی دیگری که غیر صیغه امر است، مثل کتابت، فرض، تکلیف، یا احیاناً وصیت، یا اوصیک بهذا یا احب لکم یا ینبغی لکم یا یستحب یا یحسن که امثال این‌ها کم نیستند؛ بنابراین نوع اول در بحث چهارم، مجموعه‌ای از واژه‌هایی شد که مفید بعث است ولو اینکه کلمه و صیغه امر و جمله خبریه در مقام امر ندارد، مثل: کتابت، فرض، تکلیف، ابتغا، استحسان، استحباب، یجب، اوجبتہ علیکم، اوصیکم بهذا، مجموعه‌ای از این ترکیب‌ها که ذکر شد در قرآن و احادیث کم نیست؛ البته دلالت ترکیب‌ها به اصل بحث که مفید طلب و بعث است همه قبول دارند و اصل طلب را می‌رساند ولی در دلالت ترکیب‌ها بر وجوب یا استحباب محل مناقشه است که بعداً بحث خواهیم کرد.

نوع دوم:

تعاظیری که به صورت جعل الشی علی ذمة الغیر افاده می‌کند یعنی جمله‌ای است که افاده طلبکاری مولی می‌کند، به عبارت دیگر جملائی که از آن‌ها طلب و امر مولی استفاده می‌شود، مثل «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا»^۲ لِلَّهِ عَلَى

^۱سوره بقره آیه ۱۸۳

^۲سوره آل عمران آیه ۹۷



النَّاسِ، لی علیکم که در اینجا واژه مفردی نداریم بلکه ترکیبی کلی آمده که مفهوم حرفی اراده شده، لی علیکم - الله علیکم، در این نوع ترکیبها حرفی مثل لام، علی، به کار می‌رود و جعل الشی علی ذمه را افاده می‌کند و در حج هم «**الله علی الناس حج البيت ...**» آمده است.

نوع سوم:

مواردی که کلمه حق در آنها آمده است، البته می‌شود نوع سوم را در ذیل نوع اول آورد ولی به خاطر اهمیت بحث جداگانه بحث می‌شود، موارد فراوانی که حق الله و حق الناس و به تعبیری کلمه حق آمده مثل رساله حقوق که در آن آمده است، حق خدا فلان است، حق پدر و مادر این است، حق فرزند این است، تعابیری که در آنها کلمه حق استفاده شده است به یک معنا می‌شود گفت که کلمه حق جز نوع اول است و به یک معنا می‌شود گفت جز نوع دوم است، به هر حال کلمه حق موضوعیت دارد و جای بحث دارد لذا ما جدا کردیم. در این نوع هم اصل بحث، که طلب و رجحان می‌باشد مطرح است، وقتی مولی می‌گوید حق من این است یا حق او بر تو این است این یعنی این کار باید انجام بگیرد.

نوع چهارم:

مواردی که در امور مالی است و تعابیری که اشاره دارد به ثبوت حصه و حقی در مال برای دیگران یا برای خدا مثل آیه خمس: «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ»^۳ و «فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ»^۴ در آن حقی است برای دیگران که در اموال و املاک حق و حصه ای برای دیگران است که در اینجا مسلم است که اصل مفید رجحان را افاده می‌کند و مفید طلب است.

نوع پنجم:

در فقه الترتیب به آن اشاره شده است و آن بیان ارشاد به مصالح و مفاسد است البته بحث در مصالح است، و بیان مفاسد باید در نواهی بحث شود؛ بیان مصالح (خود مصالح تقسیم می‌شود به مصالح دنیوی و مصالح اخروی) درجایی است که می‌فرماید «پنیر با گردو خورده شود که اثر دارد»^۵ یا «قُلَّةُ الْعِيَالِ أَحَدُ الْيَسَارِينَ»^۶ یا مصالح اخروی که می‌گوید اگر خوش اخلاق باشید عذاب قبر نخواهید داشت و بد اخلاق باشید فشار قبر خواهید داشت، این نوع تعابیر مصالح و مفاسد را ذکر می‌کند، البته غالباً همراه با یک بحث و نهی است ولی مواردی در روایات است که فقط بیان مصلحت و مفاسد کرده و امر و نهی در آنها نیست، به هر حال

^۳سوره انفال آیه ۷۵

^۴سوره الذاریات آیه ۱۹

^۵مکارم اخلاق جلد ۱، صفحه ۳۵۹ - از امام ششم علیه السلام: گردو و پنیر در هرکدام از آنها شفاست (اگر باهم خورده شود) و اگر جداگانه خورده شود در هرکدام بیماری است.

^۶فتح البلاغه، صبحی صالح، صفحه ۴۹۵ - من لا یحضره الفقیه جلد ۴، صفحه ۴۱۶ - عین اخبار الرضا علیه السلام جلد ۲، صفحه ۵۴



موضوع مهمی است که آیا بیان مصالح و مفاسد مستلزم امر نهی است یا نه؟ به نظر می‌رسد در اینجا هم اصل امر و بعث وجود دارد؛ وقتی مولا دارد مصلحتی را بیان می‌کند فی‌الجمله مورد قبول است، اما آیا این در حد وجوب مولوی است یا نه؟ جای بحث است. آنچه به نظر می‌رسد این پنج نوع است که در این موارد هیچ ماده و صیغه امر نیست اما همه این‌ها مفید بعث و رجحان است و بعضی هم مفید وجوب هم هست و جای این‌ها هم اصول است که باید به صورت منظم و منقح بحث شود.

سؤال:

آیا کلمات و واژه هلی مفید بعث محصور در پنج مورد مذکور است ؟

جواب :

مواردی دیگر که در آن‌ها ماده و صیغه امر نیست اما مفید بعث و رجحان است، مثل ادات توبیخ یا ترغیب یا تمنی و ترجی، ای کاش تو این کار را انجام می‌دادی یا حسرة علی العباد در آنجایی که ادات ترجی می‌آید یا واژه‌های توبیخ و استنکار می‌آید، مثل آیه نفر «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ»^۷ که از ادات تمنی است یا «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ اثَّاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ ...»^۸ که از ادات توبیخ و نوعی رجحان است و بعضی هم در حد وجوب است البته می‌شود در عنوان نوع ششم آورد که من نیاوردم. نوع هفتم: جمله‌هایی است که انسان‌های کامل و مؤمن را توصیف می‌کند «هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ...»^۹ در مقام توصیف الگوهای پاک و برجسته، می‌آید می‌گوید که این‌ها این صفات را دارند و خوبی‌های انسان‌های خوب را می‌گوید و معلوم است که وصف مشعر به علیت است یعنی خوبی‌شان به خاطر اوصافشان است یا «عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا»^{۱۰} که دوازده صفت برای عبادالرحمان آورده است؛ نوع هشتم درجایی است که امر نیست ولی به‌عنوان ارکان و دعائم اسلام و ویژگی‌های اسلام آمده و مفید بعث و رجحان است، البته غیر از این موارد هشت گانه که ذکر شد موارد دیگر هم می‌شود آورد که خود ما هم در لابه‌لای فقه اشاره کردیم. در همه هشت نوع معمولاً در قبل و بعد یک بعث و امر است و گاهی هم نیست ثمره بحث جایی ظاهر می‌شود که امر نداشته باشیم که در این صورت حداقل دلالت این‌ها این است که موجب تأکید اولویت است.

^۷سوره توبه، آیه ۱۲۲

^۸سوره توبه، آیه ۳۸

^۹سوره بقره، آیه ۲،۳

^{۱۰}سوره فرقان، آیه ۶۳



بحث جدیدی که مطرح می‌شود با اینکه خیلی مهم نیست ولی باید در اصول مشخص شود و آن اینکه در هشت نوع مذکور اصل بعث و طلب است اما یک ویژگی که در هر کدام از این‌ها است و آن این که آیا کلمات و واژه‌ها دلالت بر وجوب می‌کند یا نه؟ که تبعاً در این صورت متفاوت خواهد بود لذا باید مرور کنیم.

توضیح انواع هشت‌گانه

نوع اول:

نوع اول ماده‌هایی است که در مقام تکلیف استفاده می‌شود **كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ** یا فرضاً علیکم یا کلفناکم یا کلفوا یا یجب، یحسَن، ینبغی و امثال این‌ها، به نظر می‌رسد دو سه واژه‌ی اولی علاوه بر بعث و رجحان دلالت بر وجوب هم دارد، کتب یعنی معنای اطلاق این است که صراحت دارد و حالت دیگری ندارد چون از اطلاق کتابت استحباب استفاده نمی‌شود، یا فرض و تکلیف همین‌طور است این‌ها در حالتی که مطلق باشد و قرینه‌ای برخلاف نباشد دلالت بر وجوب می‌کند و دلالت بر وجوب هم به نوع اطلاق است البته نوع کتابت در خود مستحب هم است چون خدا آن را برای ما نوشته ولی در کتب به نظر می‌آید با اطلاق وجوب را باید استفاده کنیم اما در فَرَضَ و وَجَبَ به نظر می‌رسد که صراحت در وجوب دارد و بحث ظهور نیست تا اطلاق داشته باشد؛ در فرض و وجب گویا وضع است و واضع چنین وضع کرده که در وجوب صراحت داشته باشد، وقتی می‌گوییم واجب کردیم یعنی مستحب نیست. کتب محل تأمل است البته چون وقتی می‌گوییم نوشتیم بر شما، مستحب هم نوعی نوشته‌شده لذا جای تأمل دارد؛ ممکن است بگوییم که کتب مانند فَرَضَ، وَجَبَ است و وجوب را از خود وضع استفاده بکنیم و ممکن است بگوییم از اطلاق استفاده بکنیم، قبلاً بیشتر به ذهن می‌آمد که ماده فرض و وجب حتی تکلیف، بالوضع دلالت بر وجوب می‌کند و کتب هم به اطلاق دلالت بر وجوب بکند ولی ممکن است کتب هم با وضع دلالت بر وجوب بکند یعنی این چهارتا بالوضع دلالت بر وجوب می‌کند.

به‌هرحال بعید نیست که این چهار واژه دلالت بر رجحان وجوبی می‌کنند بالوضع، اما واژه‌های دیگر مثل یحسَن علیکم، ینبغی، یستحب، به نظر می‌رسد که به دلالت وضعی دلالت بر رجحان می‌کنند و دلالت بر وجوب نمی‌کنند و اطلاق هم در این‌ها تمام نیست وقتی مولا می‌گوید ینبغی که این کار انجام شود، این انبغا اگر نگوییم که ظهور در استحباب دارد که بعضی این‌طور ادعا کردند در مثل انبغا و استحسان ظهور در استحباب دارد، لافل ظهور در وجوب محرز نیست نه به وضع و نه به اطلاق، وقتی می‌گوییم چیزی خوب است یعنی در مقام بیان است و گفتن اینکه خوبی مطلق است پس خلاف خوبی نیست، این‌طور چیزی به ذهن نمی‌آید که اطلاق در این موارد تمام باشد.

تقسیم دلالت کلمات بر وجوب یا استحباب یا رجحان

بحث اول تقسیم می‌شود به دو گروه که یک گروه دلالت بر وجوب می‌کند بالوضع، مثل فرض، تکلیف، کتب، وجب و گروه دیگر که دلالت بر وجوب نمی‌کند یا دلالت بر استحباب می‌کند یا لافل اجمال دارد و وضع اطلاق در آن تمام نیست که بتواند دلالت بر وجوب بکند. این در قسمت اول که بعضی دلالت بر وجوب می‌کند و بعضی هم دلالت بر وجوب نمی‌کند اگرچه نمی‌توانیم مطمئن باشیم که بگوییم استحباب را می‌رساند ولی دلالت بر وجوب برای ما محرز نیست و لذا ما در فقه هم جاهایی داریم که کم هم نیست مثل ینبغی، یحسَن و امثال این‌ها که دلالت این‌ها را بر وجوب تردید داریم و نمی‌تواند دلیل بر وجوب باشد.



بله قدر متیقن همان رجحان است که استحباب مصداق قدر متیقن آن می‌شود، البته توجه باید داشته باشیم که قدر متیقن رجحان است که جامع بین وجوب و استحباب است.

فرق رجحان با استحباب

رجحان غیر از استحباب است که یک قسمی از آن است، اگر جایی استحباب بماهو استحباب یک اثری داشته باشد نمی‌توانیم بگوییم این مستحب است، بلکه اصل رجحان است بلکه در مقام عمل رجحان همان نتیجه استحباب است؛ ولی اینکه بگوییم اینجا استحباب هست با عنوان استحباب این را نمی‌شود گفت چون مجمل است و قدر متیقنش رجحان مطلق است که منطبق بر استحباب می‌شود در عمل نتیجه رجحان، استحباب است.

نوع دوم:

نوع دوم مثل آیه «**لله على الناس حج البيت ...**» جعل الشی علی ذمة الغير، اگر در مقام بیان باشد بالاطلاق اقتضا می‌کند که وجوب را برساند؛ به خاطر اینکه چیزی را در ذمه شخص گذاشتن است و متعهد کردن شخص به ذمه و امر، ظهورش در وجوب است که ظهور وضعی دارد و اگر ظهور وضعی نداشته باشد یا با حکم عقل یا با اطلاق از آن وجوب استفاده می‌شود؛ بعید نیست که حتی ادعای وضع هم بشود، یعنی وقتی گفته شود این بر ذمة شخص است مثلاً کسی نذر می‌کند لله علی، یعنی این را باید انجام بدهم و وقتی که خدا می‌فرماید لی علیکم یا لله علی الناس حج البيت یعنی این بایستی است و باید انجام بگیرد به عبارتی جعل الشی علی الذمة این معنا و مفهومش یعنی باید و طلب، وجود دارد و مستلزم بعث است که آقای خوبی می‌فرمایند که در صیغه امر دال بر بعث هم نیست و دال بر تعهد و جعل الشی علی ذمة الغير است، بلکه در جعل الشی علی ذمة الغير امر ظهورش بعث است منتهی ملازم با بعث وجوبی است، اینکه می‌گوییم بر ذمه شماست یعنی باید انجام بدهی، التزام لازم بین است و این نوع تراکیب هر جا بیاید مفید همین قصه است.

نوع سوم:

نوع سوم که در آن کلمه حق به کار می‌رفت حق ولدک علیک که این کار را بکنی یا حق خدا بر تو این است یا حق پدر و مادر این است، این کلمه حق هم به معنای ثبوت است و به نظر می‌آید که دلالت بر وجوب می‌کند، البته قرینه داریم که در بعضی موارد دلالت بر استحباب بکار رفته، ولی وقتی می‌گویند حق او بر تو این است گویا بر ذمه تو این است یعنی شبیه کتب و لله علی الناس است یعنی ثابت بر ذمه تو است که این کار را بکنی و ظهورش هم دلالت بر وجوب می‌کند، ولذا ما این را اصل قرار می‌دهیم و در رساله حقوق و در همه روایات که حق قرار می‌دهد، یعنی تکلیف است و تکلیف الزامی است، خروج از الزام هم قرینه می‌خواهد.